

واکاوی زمینه‌های تهدید «قلمروی مؤثر ملی» در ایران از منظر شکاف‌های قومی (مورد پژوهی: قوم بلوچ)

سیدهادی زرقانی^۱، ابراهیم احمدی^۲

^۱ دانشیار جغرافیای سیاسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران
^۲ دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۷/۲۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۱/۲۶

چکیده

قلمروی مؤثر ملی ناظر بر این حقیقت است که ممکن است میان تمامی قلمرو (قلمرو حقوقی) و منطقه‌ای که به طور اثربخشی تحت کنترل دولت است (قلمرو مؤثر ملی) انطباقی وجود نداشته باشد. در اینجا مفهوم حاکمیت حقیقی دولت بر سرتاسر قلمرو مورد سوال و تحت شعاع قرار می‌گیرد. ادعای این مقاله چنین است؛ به واسطه ضعف در نظارت مطلوب دولت در مناطق پیرامونی (قومی)، نظارت مؤثر بر قلمرو از ناحیه دولت مرکزی دچار ضعف و سستی است. البته این تعارض از ناحیه قومیت در جامعه ایران بیشتر ریشه در ابعاد گوناگون احساس محرومیت دارد، که در مورد قوم بلوچ نسبت به سایر اقوام ایرانی، حادتر است. با تقسیم شکاف‌های قومی بلوچ‌ها به دو دسته درونی و بیرونی، مهم‌ترین دلایل شکاف‌های درونی جامعه قومی بلوچ را می‌توان به‌طور عمده در بنیان‌های جغرافیایی ضعیف، ناکامی در برنامه‌های آمایش سرزمین، تعارضات ساختی دولت در ایران و به تبع محرومیت‌های چندگانه (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی) دانست. دو عامل تأثیرپذیری هویتی (قومی، مذهبی و زبانی) از ایالت بلوچستان پاکستان و پاره‌ای از کنش‌های تحریک‌آمیز از سوی کشورهای رقیب، در زمره عوامل بیرونی شکاف‌های قومی بلوچ‌ها هستند. اجمالاً عوامل مذکور، اعمال حاکمیت بر قلمروی مؤثر ملی در ایران را شکننده و آسیب‌پذیر نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: ایران، قوم بلوچ، قلمروی مؤثر ملی، محرومیت نسبی، شکاف‌های قومی

مقدمه

در مبحث «قلمرو»، ابعاد متعدد و مهمی از زندگی اجتماعی و قدرت اجتماعی در کنار هم مطرح می‌شوند: «ابعاد مادی نظیر زمین»، «ابعاد کارکردی نظیر کنترل فضا» و «ابعاد نمادین نظیر هویت اجتماعی». این اصطلاح در طول زمان کاربردهای مختلفی داشته است و برای اشاره به مقیاس‌های فضایی مختلف بخش‌هایی از فضا استفاده می‌شود

که جغرافی دانان به‌طور معمول با عنوان منطقه، مکان و محل از آنها یاد می‌کنند. باین‌حال این مفهوم به‌طور معمول به بخشی از سطح زمین گفته می‌شود که گروهی ویژه یا موجودیتی سیاسی ادعای مالکیت آن را دارد؛ یعنی ناحیه‌ای که در آن حقوق مالکیت اعمال می‌شود و به طریقی محدود و مرزبندی می‌شود (هاگت، ۱۳۸۶: ۳۵۱). به‌تعبیری، واقعیت دولت (کشورملی) بر مبنای حاکمیت حقیقی او در نظارت بر قلمرو و دفاع از مرزها و مردم ساکن در آن سرزمین (قلمرو) نمود پیدا می‌کند. بدیهی است که مفهوم حاکمیت دولت با توانایی دفاع از قلمرو و مردمان ساکن آن گره خورده است. «قلمرو مؤثر ملی» آنجایی است که دولت از این توانایی و امکانات برخوردار باشد که قادر باشد، نظارت و کنترل دقیق و در مجموع حاکمیت واقعی بر محدوده جغرافیایی کشور (مرزهای رسمی) و ساکنین آن داشته باشد. چنانچه این نظارت (که ناشی از ضعف و گسستگی حاکمیت دولت است) بر بخشی از کشور باشد، تنها آن محدوده جغرافیایی را در واقعیت (نه از منظر رسمیت حقوقی) می‌توان قلمرو مؤثر ملی دولت دانست. ازاین‌جهت، نظارت عالی و دقیق دولت بسته به توانایی و امکانات در کشورهای گوناگون متفاوت است. درحالی که پاره‌ای از کشورها (عمدتاً دولت‌های شکننده؛ برخی از دولت‌های ضعیف شده آفریقایی، افغانستان، سوریه و...) فاقد توانایی حاکمیت کامل بر قلمرو سراسری کشور (قلمرو فیزیکی یا حقوقی) هستند، برخی از دولت‌ها نیز به اشکال قلمروگستری، داری حوزه و قلمروهای نفوذ (قلمروهای ژئوپلیتیکی) در ورای مرزهای سرزمینی خود هستند. کشورهای توسعه یافته و قدرت‌های منطقه‌ای (نه همه آنها) و بخصوص قدرت‌های جهانی در شمار دسته دوم قرار دارند. به نظر می‌رسد در ایران حاکمیت کامل دولت مرکزی بر قلمرو سرزمینی از ناحیه اقوام دچار یک ضعف تاریخی است. در مورد قوم بلوچ نسبت به سایر اقوام ایرانی، این مسئله در ایران امروزی حادث‌تر است. ریشه‌یابی تاریخی درگیری‌های اقوام با دولت مرکزی در ایران نشان‌دهنده این واقعیت است که در سرتاسر قرن بیستم دولت‌های وقت ایران با اقوام درگیری‌های عمده و توأم با سرکوب را در کارنامه خود دارند. البته بخش عظیمی از این سرکوب‌ها و نزاع حکومت مرکزی با اقوام و ایلات به دلایلی چند مانند شورش‌های پی‌درپی، خودگردانی محلی، فتنه انگیزی دول بیگانه (بریتانیا و شوروی) و غیره بوده است. ازسویی نهادینه ساختار حکومت متمرکز در ایران از عصر رضاه‌شاه تاکنون، یکی از دلایلی است که در بسط نابرابری‌های ناحیه‌ای و بی‌عدالتی فضایی و به تبع حاکمیت مرکز - پیرامون اثرگذاری بالایی داشته است. مجموع این عوامل باعث شکل‌گیری نوعی احساس محرومیت در عدالت توزیعی - فضایی از ناحیه اقوام ایرانی شده است. هرچند که نباید از نقش عوامل سیاسی و نگرش حکومت‌ها به اقوام نیز غافل ماند. در مورد قوم بلوچ، نابرابری‌های فضایی در کنار گسستگی‌های جغرافیایی (فقر منابع، خشکی و کم‌آبی، فاصله زیاد با مرکز سیاسی و...) منطبق بر نوعی جبر ایدئولوژیک مبتنی بر مذهب مجزا است، که گونه‌ای از محرومیت‌های چندبعدی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... را در برداشته است.

۱- آیا می‌توان محرومیت‌های چندگانه قوم بلوچ را یک متغیر اثرگذار بر اصل حاکمیت و کیفیت نظارت دولت مرکزی بر قلمرو مؤثر ملی دانست؟

فرضیه تحقیق

۱- ایده اصلی تئوری محرومیت نسبی این است که نابرابری عموماً منجر به نارضایتی شده و نارضایتی می‌تواند منشاء اعتراض و شورش باشد. بی‌شک محرومیت‌های چندگانه قوم بلوچ به این دلیل که منتج به شکاف‌هایی قومی است، کیفیت حاکمیت و نظارت دولت مرکزی بر قلمروی مؤثر ملی را تحت شعاع قرار می‌دهد.

اهداف و روش تحقیق

این تحقیق در پی پاسخ به سوال مطرح شده است. هدف اصلی پژوهش، شناسایی مولفه‌های تأثیرگذار بر تنش‌های قومی بلوچ است که به تبع از مسائلی (گونه‌های محرومیت، تعارضات ساختی دولت، عوامل جغرافیایی و عوامل مؤثر بیرونی) می‌تواند اصل حاکمیت مؤثر ملی (نظارت حقیقی بر قلمرو) در ایران را تحت شعاع قرار دهد. این پژوهش براساس ماهیت و روش در زمره پژوهش‌های کیفی و از نوع توصیفی- تحلیلی است. اطلاعات مورد نیاز به شیوه اسنادی و با مراجعه به منابع معتبر چون کتب، مقالات و گزارش‌های معتبر گردآوری شده است.

پیشینه تحقیق

پژوهشگران	سال	هدف	نتایج (یافته‌ها)
مراد کاویانی‌راد	۱۳۸۶	بررسی تأثیر مشارکت سیاسی بر ناحیه‌گرایی فرهنگی	مشارکت بلوچ‌ها در فرایند توسعه ملی و واگذاری امور فرهنگی (مذهبی) به آنها باعث کاسته شدن ناحیه‌گرایی فرهنگی قوم بلوچ است (۱۱۶-۱۱۷).
زهرا احمدی‌پور و همکاران	۱۳۹۰	مطالعه عوامل ناامنی در ابعاد داخلی و خارجی در جنوب شرق ایران	با تقسیم عوامل ناامنی در جنوب شرق ایران به دو دسته داخلی و بیرونی، بیشترین دلایل ناامنی را منشاء بیرونی دانستند (۱۳-۴۴).
برزین ضرغامی و سلمان انصاری‌زاده	۱۳۹۱	بررسی فرصت‌ها و تهدیدهای ژئوپلیتیکی قوم بلوچ از منظر شکاف‌های سیاسی- اجتماعی	آنها بخش بزرگی از چالش‌های بزرگ ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی را ناشی از عقبه قومیت‌ها در جداره‌های مرزی کشورها همسایه می‌دانند. آنها واگرایی قومی در ایران را رد می‌کنند و بیشتر به شکاف‌های مقطعی سیاسی- اجتماعی معتقدند (۹۵-۱۱۰).
عیسی ابراهیم‌زاده و همکاران	۱۳۹۵	بررسی تأثیر مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک مناطق مرزی استان سیستان و بلوچستان بر آمایش سرزمین استان	نتایج پژوهش نشان می‌دهد، متغیرهای ژئواکونومیک دارای بیشترین تأثیر در کاهش دوگانگی منطقه و کاهش شکاف‌های مرکز- پیرامون و آمایش سرزمین استان است. در این بررسی متغیرهای ژئوپلیتیکی قومی- مذهبی دارای اثر منفی و کاهنده بر آمایش سرزمین استان بودند (۱-۲۶).

تأثیرپذیری بلوچ‌های ایران و استان سیستان و بلوچستان از چالش‌ها و حفره‌های دولتی کشور پاکستان	۱۳۹۵	حمیدرضا محمدی و ابراهیم احمدی
نتایج پژوهش نشان می‌دهد، با وجود عقبه مذهبی و قومی و در سایه نارضایتی از حکومت داخلی، تأثیرپذیری قوم بلوچ از مسائل داخلی همسایگان (پاکستان) اجتناب‌ناپذیر است (۱۰۳-۱۲۹).		
شناسایی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری پدیده تروریسم در استان سیستان و بلوچستان	۱۳۹۶	محمد رضا شعبانی اصل و امین پاشایی هولاسو
پنج عامل سلفی‌گری و افراط‌گرایی در منطقه؛ جنبش اقلیت مذهبی؛ تفاوت قومی - مذهبی با حکومت مرکزی؛ جنبش اقلیت قومی و انزوای جغرافیایی و دوری از مرکز سیاسی حکومت بیشترین نقش را در شکل‌گیری تروریسم و خشونت در استان سیستان و بلوچستان بر عهده داشتند (۱-۳۰).		
عوامل مؤثر بر گرایش به رفتارهای خشونت‌آمیز در میان شهروندان اهل سنت بلوچ زاهدان	۱۳۹۶	رضا محمد اوغلی یعسوب اصغری نیازی
آنها سه فرضیه اصلی را مطرح کردند. در نتیجه با تأیید هر سه فرضیه به این نتیجه رسیدند که احساس محرومیت نسبی (در فرضیه دوم) بیشترین تأثیر را بر متغیرهای خشونت سیاسی داشته است که مولفه آشوب بیشترین تأثیرپذیری را در این میان نشان می‌دهد (۷۳-۹۶).		

چارچوب مفهومی و نظری

حاکمیت دولت و «قلمروی مؤثر ملی»^۱

دولت‌ها همواره در رویارویی با چالش‌ها اعم از چالش‌های خارجی یا داخلی درگیر تلاش مداوم برای تحمیل سیطره خود بر قلمرو ملی هستند (مویر، ۱۳۷۹: ۱۹۴). آنها در پی آنند که منطقه‌ای به نام منطقه حاشیه در درون کشور نداشته و در مقابل همه سازوکارهایی که «منطقه هسته» را از کارآمدی بیشتری برخوردار کرده به سایر مناطق توسعه دهند و مناطق حاشیه را تنش‌زدایی کنند. دولت‌ها مایلند که با «مرکزگرا» کردن نیروهای «مرکزگیز» به تقویت یکپارچگی ملی خود پردازند و هویت ملی یکسانی را برای ملت تعقیب کنند. هدف اساسی هر دولت در مقام مرجع سازمان‌بخشی زمین و مردم، کنار هم آوردن بخش‌های مختلف سرزمین و افراد مناطق مختلف گستره دولت تحت نظام سازماندهی شده واحد است. در همه این موارد تلاش برای کنترل و انحصار کامل روابط سیاسی داخلی، یا به عبارت ساده‌تر ایجاد و حفظ قانون و نظم می‌باشد (Dikshit, 1990: 120). یک مفهوم جغرافیایی قدیم که می‌تواند برای بررسی این روند (نظارت بر قلمرو) به‌طور مفیدی به کار گرفته شود، مفهوم «قلمروی مؤثر ملی» است. این مفهوم را نخستین‌بار جغرافی‌دان مطرح آمریکایی، پرستون بی. جیمز^۲ در باره آمریکای لاتین پیشنهاد کرد؛ جایی که چندین دولت صاحب نواحی وسیعی بودند که به‌طور موثری بر آنها حکومت نمی‌شد. وی «قلمروی مؤثر ملی» را به عنوان آن بخش از قلمروی دولت تعریف کرد که عملاً به حمایت اقتصادی از شهروندان کشور کمک می‌کند (James, 1959: 11). همچنین که دوپچ، مفهوم «قلمروی مؤثر ملی» را، «قلمروی مؤثر» می‌نامد. وی اشاره می‌کند: «برای اینکه دولت پایدار بماند، دستورات آن (از قبیل قوانین، احکام، مقررات و ...) باید برای اکثر مردم و در زمان‌های مختلف لازم الاجرا باشد. بنابراین: «حدود قلمروی حکومت عبارت است از حدود احتمالی کسب فرمان برداری عمومی، هم در خصوص سرزمینی که آن حکم در آنجا به‌طور مؤثر اجرا می‌شود و هم در خصوص اشخاصی که احتمالاً از آن اطاعت

^۱.Effective National Territory

^۲.Preston E.James

می‌کنند» (Deutsh, 1981: 342). وی استدلال می‌کند، از آنجایی که «فاصله»، دارای ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و همچنین طولی است؛ هرچه فاصله مردم از دولت مرکزی بیشتر باشد، احتمال کمتری وجود دارد که آنها از دستورات دولت پیروی کنند و مهم‌تر از فاصله فیزیکی، فاصله روانی میان گروه‌ها است. «از زمانی که دولت‌ها بر حسب فعالیت‌ها و توانایی‌های جمعیت‌هایشان وجود داشته‌اند، کاهش احتمال فرمانبرداری با افزایش فواصل روانی همراه است که خود اندازه دولت‌ها را محدود کرده است» (Deutsh, 1981: ibid). اجمالاً مفهوم «قلمروی مؤثر ملی» در تعریف کلی و جامع‌تری به این حقیقت مربوط می‌شود که ممکن است میان سراسر قلمرو (حقوقی) و منطقه‌ای که به طور مؤثری تحت کنترل دولت است (یعنی قلمروی واقعی) تطابقی وجود نداشته باشد (مویر، ۱۳۷۹: ۱۹۷)؛ این امر سبب می‌شود که مفهوم «قلمرو مؤثر ملی» یک دولت به چالش کشیده شود و نظارت دولت بر منطقه و اگر کاهش یابد. ادامه‌ی چنین روندی است که مفاهیم «منطقه هسته»^۱ و «منطقه حاشیه‌ای» را در درون فضای یک کشور ظاهر می‌کند.

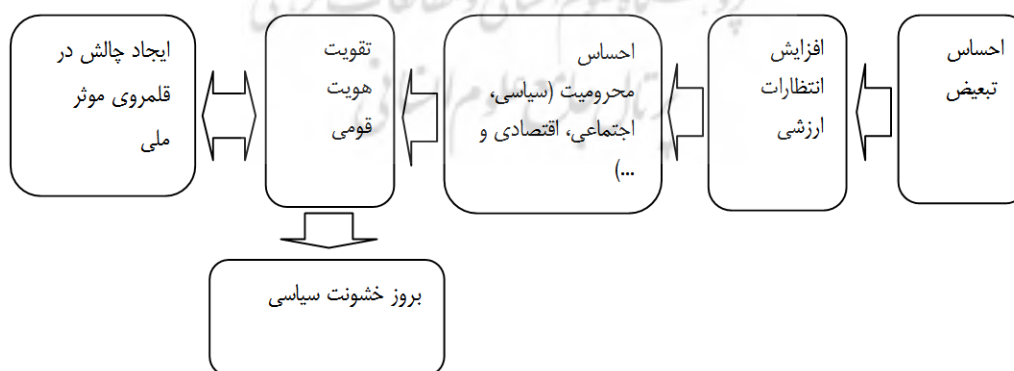
محرومیت نسبی و کنش‌های رفتاری اقوام

اساساً محرومیت نسبی بر دو نوع است: ۱- محرومیت درون‌زا: محرومیتی است که ناشی از ضعف و ناتوانی خود فرد یا گروه باشد؛ ۲- محرومیت برون‌زا: محرومیتی است که ناشی از عملکرد و سازوکارهای خارجی و فارغ از ویژگی‌های فرد و یا گروه باشد. اساس تئوری محرومیت نسبی بیشتر متمرکز بر نوع دوم محرومیت است؛ محرومیتی که ناشی از رفتار و کنش‌های جامعه و واکنش‌های رفتاری اقوام است. درحقیقت، دیدگاه نظری محرومیت در سطح کلان مدعی است که سطوح نابرابری اقتصادی از طریق تاثیرگذاری روی سطوح انسداد اجتماعی، منبع ساختاری برای تولید فشار و ناکامی و در نتیجه احساس محرومیت است. ایده اصلی تئوری محرومیت نسبی این است که نابرابری عموماً منجر به نارضایتی شده و نارضایتی نیز به سمت نظام تصمیم‌گیری که ناتوان از اصلاح و ترمیم عدم توازن اجتماعی است معطوف می‌شود (سیاسی شدن نارضایتی‌ها) و آن هم موجب کنش‌های جمعی علیه حکومت می‌شود (Gurr, 1970: 115). گر معتقد است که نابرابری یک منبع تضاد است. نابرابری‌ها می‌توانند از طریق ایجاد تضاد توزیعی تبدیل به خصومت کلی شود و به شکل جرم و جنایت تجلی نمایند و با اینکه اگر امکان تحرک سیاسی وجود داشته باشد تبدیل به خشونت شود و به صورت شورش تظاهر خارجی پیدا نماید. ناکامی و نارضایتی، تنها به منابع و عوامل اقتصادی (مثل نابرابری اقتصادی) محدود نمی‌شود. ناکامی همچنین می‌تواند ریشه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی داشته باشد. از دید گر، «تبعیض» بیش از صِرف نابرابری، موجب ناکامی و احساس محرومیت شده و اغلب منجر به پرخاشگری و کنش‌های خشونت‌آمیز می‌شود. درحقیقت تبعیض گروهی به عنوان نوع خاصی از نابرابری، هرگونه انسداد و محدودیت بر روی برخی گروه‌های اجتماعی (Gurr, 1968: 56-58) را به همراه دارد. تئوری محرومیت نسبی برای تشریح منشأ اعتراضات و بعضاً بحران‌های قومی و جنگ‌های داخلی در مطالعات اجتماعی نیز کاربرد فراوانی دارد. براساس این دیدگاه، شورش و بحران‌های سیاسی هنگامی صورت می‌گیرد که مردم به این نتیجه برسند

¹.core area

که کمتر از آنچه حقیقت است، امکانات دریافت می‌کنند. به همین جهت، گروه‌هایی که خود را در مقایسه با سایر گروه‌ها، حاشیه‌ای و فاقد قدرت و نفوذ می‌پندارند، برای رفع این نارضایتی‌ها به کنش جمعی روی می‌آورند (محموداوغلی و اصغری‌نیا، ۱۳۹۶: ۸۱). نتیجه این است که گروه‌ها و اقوام مذکور برای دست یافتن به حقوق و منافع بیشتر یا تسکین دادن سرخوردگی ناشی از محرومیت، به پرخاشگری و خشونت سیاسی متوسل می‌شوند. البته این کنش جمعی و خشونت سیاسی، همیشه و به طور مستقیم به شورش منتهی نمی‌شود، بلکه واکنش ذهنی یا روانی در قبال این شرایط است که عامل تعیین‌کننده محسوب می‌شود (صالحی‌امیری، ۱۳۸۵: ۹۲). از این منظر، بدیهی است که هر میزان احساس محرومیت در یک قوم بیشتر باشد و آن قوم احساس کند فرهنگ و زبان و ارزش‌هایش مورد تعرض و بی‌اعتنایی قرار گرفته است، گرایش به حفظ فرهنگ و آداب و رسوم قومی در آن قوم تشدید می‌شود که در حالت افراطی به صورت قوم‌مداری محض متجلی خواهد شد. نقطه نظر مورد تأیید گر آن است که وقوع خشونت اولیه در میان گروه همگنی از محرومان، معمولاً به واکنش‌های غیرعقلانی در مقابل محرومیت شدید خواهد انجامید. چنانچه در فرهنگ یا خرده فرهنگی خشونت امری پسندیده یا مناسب دانسته شود، احتمال بروز خشونت داخلی در جامعه که چنین فرهنگی را از راه فرآیندهای جامعه‌پذیری منتقل می‌کند، بیشتر خواهد شد. اگر خشونت روزنه مناسبی برای تنش‌ها گردد، یا چنانچه مقامات را به اصلاح سرچشمه‌های محرومیت تشویق نکنند، خشونت داخلی قادر خواهد بود به یک فعالیت گروهی تبدیل گردد. از جمله خشونت‌های یک جامعه می‌توان به بروز اختلاف قومی و تضاد میان اقوام با دولت مرکزی اشاره کرد. گر در تبیین این کشمکش‌ها از احساس تبعیض شروع کرد. وی می‌نویسد: «اساساً هویت قومی زمانی اهمیت پیدا می‌کند که با افراد یک گروه قومی به واسطه تعلقشان به آن گروه، رفتاری تبعیض‌آمیز در مقایسه با گروه‌های دیگر صورت گیرد؛ یعنی یک گروه قومی، به دلیل قومیت خود در معرض سرکوب، آزاد یا محرومیت از برخی از حقوق و مزایا قرار بگیرند» (عباس‌زاده و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۴۰).

مدل نظری پژوهش: با استناد به نظریه محرومیت نسبی تدرابرت گر



یافته‌های پژوهش

ضعف در بنیان‌های جغرافیایی

در مطالعه نواحی پیرامونی ایران به ویژه منطقه‌ی بلوچ نشین، توزیع امکانات، منابع و سرمایه‌های ملی، تابعی از فاصله جغرافیایی است. براساس قاعده «مرکز - پیرامون» در کشورهایی مانند ایران که تمرکزگرایی در روند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، مشهود است هر چه میزان فاصله استان‌ها از مرکز بیشتر می‌شود به همان میزان توجه متولیان امر برای حمایت‌های توسعه‌ای کاهش می‌یابد، به طوری که اکثر استان‌های پیرامون بر طبق این قاعده در ردیف استان‌های محروم‌اند. اقلیم خشک، کویر و کمبود آب و خاک همراه به همراه ساختار قبیله‌ای و اجتماعات انسانی پراکنده در قالب شهرها و روستاهای پراکنده سبب نوعی جبر جغرافیایی در این منطقه شده است. از طرفی ضعف شرایط زیستی در این منطقه موجب پراکندگی جمعیت و در نهایت مهاجرت جمعیت از مناطق روستایی به شهرها و سایر استان‌ها شده است. بی‌تردید شکل‌گیری فضای خالی از سکنه در جنوب شرق کشور فضاهای گسترده و مناسبی را برای فعالیت‌های ضد امنیتی از جمله قاچاق مواد مخدر، شرارت و... فراهم آورده است (ایزدی و دبیری، ۱۳۹۲: ۱۰۲).

ضعف در نظام برنامه‌ریزی منطقه‌ای (برنامه‌ریزی آمایش سرزمینی)

ذکر این نکته ضروری است که نباید با پاک کردن صورت مسئله عدم توسعه یافتگی مناطق جغرافیایی را تماماً ناشی از شرایط عقب ماندگی جغرافیایی (فاصله تا مرکز، فقر منابع، خشک سالی و...) دانست، زیرا به نوعی ناظر بر جبر و شانه خالی کردن از مسئولیت‌ها است. طبق تعریف، آمایش سرزمین عبارتست از تنظیم کنش متقابل بین عوامل انسانی و محیطی به منظور ایجاد سازمان سرزمینی مبتنی بر بهره‌گیری بهینه از استعدادها و امکانات انسانی و محیطی. درحقیقت آمایش سرزمین برقراری تعادل میان زیستگاه‌های انسانی از طریق برنامه‌ریزی و آشتی دادن طبیعت و انسان است، در جهت رفاه و آرامش بیشتر ساکنین کره زمین. به طور کلی، برنامه‌ریزی آمایش سرزمینی در برنامه‌ریزی کلان منطقه‌ای و ناحیه‌ای در ایران یک غایب بزرگ است. به طور عمده وجوه ضعف در سازمان فضایی کشور به شکل زیر است (ابراهیم‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۸۸):

۱. عدم تعادل در اجرای سازمان فضایی کشور به لحاظ پذیرش جمعیت و فعالیت متناسب با امکانات، قابلیت‌ها و مزیت‌های نسبی و در مجموع ظرفیت توسعه‌پذیری آنها؛
۲. عدم توازن و هماهنگی در بهره‌گیری از قابلیت‌های سرزمین، و در نتیجه از هم‌پاشیدگی تعادل‌های زیست محیطی (محیط زیست انسانی و طبیعی) و پیدایش تمرکزهای غیراصولی؛
۳. ضعف تقسیم کار تخصصی بین مناطق مختلف کشور و عدم تطابق پاره‌ای از فعالیت‌ها در برخی مناطق با استعدادهای موجود آنها؛
۴. فقدان پیوندهای ارگانیک بین مراکز اصلی و کانون‌های پراکنده توسعه در سازمان فضایی کشور و همچنین ضعف شبکه‌های زیربنایی به ویژه خطوط ارتباطی و خطوط انتقال انرژی بین فضاها و قطب‌های عمده توسعه که در مجموع باعث عدم انتشار اثرات توسعه کانون‌ها و قطب‌های توسعه در نواحی پیرامون می‌شود؛

۵. ضعف نظام سلسله‌مراتبی موجود بین مراکز و کانون‌های مختلف توسعه و عدم وجود رابطه داده - ستاندهای بین آنها و همچنین بین واحدهای درون هر مرکز یا کانون، و نیز ضعف سازمان یافتگی درون فضاها‌ی اصلی توسعه؛ و
 ۶. حاشیه‌ای شدن بخش وسیعی از سرزمین در اشکال مختلف و انزوای این مناطق در روند شکل‌گیری و تحول سازمان فضایی ناشی از تأثیر عوامل طبیعی و غیر طبیعی و پراکندگی وسیع مراکز پایین جمعیتی (روستاها) به‌ویژه در مناطق حاشیه‌ای.

بر پایه آمارهای موجود، استان سیستان و بلوچستان از منظر بسیاری از شاخص‌های اجتماعی، نهادی، اقتصادی و توسعه‌ای جزو استان‌های محروم کشور است. این استان با مجموعه‌ای از محرومیت‌های زیرساختی، فقر و نابرابری، محرومیت‌های بهداشتی و آموزشی رویارو است (حافظ‌نیا و قادری‌حاجت، ۱۳۹۳: ۱۳۶-۱۳۷). بر طبق آمارها، حدود ۹۰ درصد جمعیت در ۴۹ درصد از مساحت کشور یعنی در نیمه شمال غربی زندگی می‌کنند و تنها ۱۰ درصد جمعیت در ۵۱ درصد مساحت کشور، یعنی نیمه شرقی و جنوبی‌اند. هم‌اکنون این توازن در حال به هم خوردن است؛ یعنی تعداد بیشتری از جمعیت، به مناطق مرکزی مهاجرت می‌کنند؛ به استان‌هایی که در آنها فرصت اشتغال و رشد و تحصیل و پیشرفت وجود دارد؛ مثل تهران، مرکزی، قزوین، البرز، قم، اصفهان و حتی خراسان رضوی. پس ثقل ۹۰ درصد جمعیت در این ۴۹ درصد مناطق کشور به سمت مناطق بیشتر توسعه یافته می‌آید» (حسینی، ۱۳۹۴: ۳۲). همچنین کمترین تراکم جمعیت (با میانگین ۱۶/۱ نفر در کیلومتر مربع)، به ترتیب مربوط به هفت استان خراسان جنوبی، سمنان، سیستان و بلوچستان، کرمان، یزد، هرمزگان و ایلام است. استانهای مزبور حدود نیمی از مساحت (۴۷/۶ درصد) و ۱۳/۶۴ جمعیت کشور را به خود اختصاص داده‌اند. استان تهران با سهمی حدود ۰/۸ درصد از کل مساحت کشور نزدیک به ۱۷ درصد کل جمعیت را به خود اختصاص داده است (سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۹۵). لحاظ کردن برنامه‌ریزی آمایشی در هر دو بعد داخلی و بیرونی می‌تواند تا حد زیادی منجر به توسعه پایدار (امنیتی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...) این استان شود. استان سیستان و بلوچستان در جنوب شرقی کشور و در کرانه‌های دریای عمان و در همسایگی کشورهای افغانستان و پاکستان قرار دارد، استان سیستان و بلوچستان از حیث ژئوپلیتیکی دارای موقعیت گذرگاهی، بندری و ترانزیتی است. از سه کریدور بزرگ دنیا دو کریدور و از جمله کریدور شمال- جنوب از این استان می‌گذرد. سیستان و بلوچستان مسیر توسعه محور شرق و راه سنتی جاده ابریشم است. این استان به واسطه سواحل مکران و بندر دریایی و منطقه آزاد چابهار مسیر ترانزیت به کشورهای منطقه (افغانستان، پاکستان و آسیای مرکزی) و بسیاری از کشورهای جهان است. همچنین که مجاورت سیستان و بلوچستان با حوزه خلیج فارس می‌تواند ظرفیت‌های ترانزیتی و اقتصادی این استان را از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل کند و یک منطقه ترانزیت در جنوب شرق ایران بیافریند. علاوه بر اینها بندر کنارک، بازارچه‌های مرزی و پهنه گسترده صنایع انرژی در استان قابلیت‌های ژئواکونومیکی استان را دوچندان کرده، که با شناسایی نقاط ضعف در این حوزه و کاهش تهدیدها درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در ابعاد ژئوپلیتیکی قومی- مذهبی و سیاسی می‌توان به یک آمایش سرزمینی مطلوب و کاهش دوگانگی منطقه‌ای و همچنین کاهش شکاف بین مرکز- پیرامون دست یافت (ابراهیم‌زاده و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۲). بدیهی است که توسعه یافتگی کشور به‌ویژه در

مناطق مرزی که عوامل واگرایی و ناامنی در آنجا قوی‌تر است، قدرت ملی را افزایش داده و افزایش قدرت ملی نیز منجر به افزایش وزن ژئوپلیتیکی می‌شود (احمدی‌پور و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۱).

روند متناقض تکامل دولت و فروپاشی نظم حاکم بر سازمان قبیله‌ای

تا ظهور دولت مدرن، اغلب گروه‌های ایلی و قبیله‌ای در ایران در ساختار اجتماعی- سیاسی نقش آفرین بودند. حتی بیشترین حکومت‌هایی که در ایران پس از اسلام به قدرت رسیدند، از گروه‌های ایلی و قبیله‌ای برخاستند. اما با ورود به مرحله جدیدی به تأثیر فرایندهای جهانی و تبلور این گروه‌ها در شکل و ساختار سیاسی از یک سو، و تمرکزگرایی در فرایند ملت‌سازی در ایران از سوی دیگر، گروه‌های ایلی و قبیله‌ای به گروه‌های قومی تبدیل شدند. در واقع مرکزگرایی شدید دولت مدرن در اوایل قرن بیستم، به همراه مرکزگریزی گروه‌های ایلی و قبیله‌ای، در قالب قومیت‌گرایی در شکل و ساختار سیاسی بود و دولت مطلقه از عهده کار ویژه‌های اجتماعی و فرهنگی متناسب با شرایط زمان برنیامد (افضلی و ضرغامی، ۱۳۸۸: ۸۴).

بی‌شک، بحران‌های قومی در ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مناطقی چون کردستان، ترکمن صحرا و بلوچستان محصول فرآیند مدرنیزاسیون در دوران سلسله پهلوی بوده است. از این تاریخ افزایش درآمدهای نفتی، رشد ناموزون و نابرابری‌های منطقه‌ای در کنار دیگر جنبه‌های مدرنیزاسیون نظیر گسترش امکانات اطلاعاتی - ارتباطی و مواصلاتی، افزایش میزان کتاب‌خوانی و سطح آگاهی‌های عمومی، تحرک اجتماعی و رشد بی‌رویه مصرف‌گرایی خیزش انتظارات و توقعات را دامن زده است. از سویی، روابط قومی در اولین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران محصول توأمان واقعیت عینی و ذهنی تصور «محرومیت نسبی» در بین گروه‌های قومی بوده که به صورت تنش و منازعه جلوه‌گر شده است (سلیمی‌فر، ۱۳۷۶: ۱۷۲). در نتیجه این احساس محرومیت، مطالبات قومی شمایل سیاسی به خود گرفت. به صورت طبیعی جامعه قومی بلوچ نیز بی‌نصیب از این تغییرات نبود. در دولت پهلوی دوم ساختار مسلط بر جامعه بلوچ، ساختار طایفه‌ای و سرداری بوده است که با ظهور دولت مدرن، این ساختار دستخوش تحولات اساسی شد. گرچه در دوره‌های مختلف تاریخی حکومت مرکزی سعی در کنترل طوایف و سرداران بلوچ را داشت، اما در دوره ضعف حکومت مرکزی، سرداران بلوچ در رأس طوایف آغاز به گسترش حوزه نفوذ خود می‌کردند (Salzmann, 1971: 434)، این ساختار کماکان دچار تحول شد تا جایی که با پیروزی انقلاب اسلامی ساختار سنتی سرداری به کلی رو به ضعف نهاد؛ ازینرو ساختار قبلی - در قالب‌های جدیدی همچون مولوی‌ها آغاز به فعالیت کرده است (پیشگاهی‌فرد و امیدی‌اواج، ۱۳۸۸: ۶۵). امروزه مولوی‌ها به عنوان گروه مرجع در ساختار قومی بلوچ نفوذ بالایی دارند و بر مناسبات اجتماعی تأثیر فراوان دارند.

تعارضات ساختاری دولت در ایران

بر اساس دیدگاه دیوان سالارانه، در طول تاریخ دولت در ایران به صورت ساختاری اداری عریض و طویل، متمرکز و مبتنی بر نظام دیوان سالاری گسترده است. در این دیدگاه دولت قائم به ذات «فوق تمام جامعه» است - که نظام دیوان سالاری و قدرت نظامی مبناء و اهرم‌های سلطه آن را شکل می‌دهند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲۲). در

این رویکرد تحلیلی، دولت از آنچه به شکل ساختاری واحد و مسلط بر جامعه ظاهر می‌شود که جامعه به علت فقدان طبقات و گروه‌های اجتماعی مستقل و قدرتمند، به شکل توده‌ای اجتماعی یک‌دست در مقابل دولت به شکل یک هیئت اجتماعی فاقد قدرت، بی‌اراده و فرمان‌بردار صرف ظاهر می‌شود؛ زیرا دولت به‌لحاظ تاریخی به دلیل سلطه مداوم اقتصادی، نظامی و نظارتی بر جامعه به واسطه تشکیلات دیوان سالاری، همواره مانع از شکل‌گیری طبقات، نهادها و انجمن‌ها مستقل و ریشه‌دار در جامعه بوده و بر شهرها و نواحی اقامت جماعت‌های روستایی سلطه یک‌جانبه داشته است (سیف، ۱۳۸۰: ۱۴۰-۱۴۱). در این توصیف، نظام سیاسی جمهور اسلامی ایران از لحاظ صوری مرکب از عناصر الگوهای مختلف نظام حکومتی است. در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران - عناصر فرایند پارلمان، دموکراسی، تمرکزگرایی، تمرکز زدایی، کاریزمایی، کثرت‌گرایی، جامعه‌ی مدنی و غیره مشاهده می‌شود که هر کدام از نوعی از نظام‌های سیاسی تعلق دارند، به همین دلیل منشأ تعارضات ساختی و رفتاری میان حاملان این عناصر و گاهی اوقات تنش‌های سیاسی و اجرایی در مدیریت امور کشور را پدید می‌آورند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۱: ۲۶۴-۲۶۵). وضعیت فوق که گویای گونه‌های تعارض، بی‌تعادلی و بی‌نظمی در سطوح سیاسی، عملیاتی و کارکردی است خود عاملی است بر عدم کارایی موفق در زمینه‌های متعدد. در این بین نارضایتی از عملکرد سیاسی دولت، مسئولین و نهادهای سیاسی وقت کشور، بی‌عدالتی و تبعیض اجتماعی، گسترش روزافزون بی‌اعتمادی در جامعه، نقد ناپذیری مسئولین و عدم پاسخگویی شفاف و مسئولانه به مردم، بی‌توجهی به اجرای برخی از اصول قوانین اساسی بویژه اصولی که به صراحت حقوق فرهنگی و اجتماعی برای مردم بویژه اقلیت‌های مذهبی و اقوام ایرانی در نظر گرفته بخشی از مواردی است که ممکن است به ایجاد زمینه‌های واگرایی سیاسی در کشور منجر شود (قاسمی، ۱۳۹۳: ۶۶). علی‌رغم تأکید فراوان بر عدالت اجتماعی، تعادل و توازن منطقه‌ای و توسعه برابر در قانون اساسی و قوانین توسعه کشور، شاخص‌های توسعه اقتصادی - زیربنایی و اجتماعی - فرهنگی، نشان دهنده شکاف‌های عمیق بین مناطق مرزی یا حاشیه و دیگر مناطق کشور یا بخش مرکزی می‌باشد. مشخصاً سیستم مرکز - پیرامونی در ایران، منجر به برهم خوردن تعادل و توازن در توسعه میان بخش حاشیه‌ای و بخش مرکزی گردیده و احساس عقب ماندگی از مسیر توسعه، در میان گروه‌های قومی - مذهبی بستر مناسبی را جهت تکوین نواحی بحرانی پدید آورده است. گسترده‌ترین میزان واگرایی بلوچ‌ها را باید در مکران، از گوادر تا بند عباس جستجو نمود. نوار ساحلی جاسک تا گوادر (به‌استثنای بنادر نظامی و منطقه کنارک و چابهار) که در برگیرنده باهوکلالت، قصر قند، نیک‌شهر، بم‌پشت و بشاگرد است، شدیدترین واگرایی میان هسته سیاسی - اقتصادی و فرهنگی یک دولت و مناطق حاشیه‌ای را منعکس می‌سازد (کریمی‌پور و محمدی، ۱۳۸۸: ۸۰).

بی‌عدالتی فضایی و شکل‌گیری محرومیت‌های چندبعدی

بی‌عدالتی فضایی حاکم بر ایران از دو دسته از عوامل کلی که خود شاخص‌های دیگری را نیز در بر می‌گیرند ناشی می‌شود. این دو دسته از عوامل عبارت‌اند از متغیرهای طبیعی و عناصر انسان ساخت. می‌توان ادعا کرد که بی‌عدالتی فضایی در ایران ریشه در بنیان‌های طبیعی و اندیشه سیاسی اقتصادی حاکم بر کشور از زمان شکل‌گیری دولت مدرن

دارد. توسعه نامتوازن فضاهای جغرافیایی کشور به ویژه در مناطق مرزی، جنوب شرق کشور موجب گسست وحدت و همبستگی ملی شده و منجر به تحرکات واگرایانه در این مناطق می شود (حافظنیا و قادری حاجت، ۱۳۹۳: ۱۳۶-۱۳۷). بی گمان اگر نابرابری های فضایی میان نواحی بر بنیاد عدالت جغرافیایی کاسته شود، احساس طرد شدگی و محرومیت کاهش یافته و از پیدایش و بروز نیروهای واگرا خواهد کاست و در نهایت از تقویت ناحیه گران سیاسی و جدایی گزین جلوگیری خواهد کرد (کاوینانی راد، ۱۳۸۶: ۱۰۳-۱۰۴). در نظریه چند عاملی روتچیلد^۱ و شاپفلین^۲ مجموعه ای از عوامل ذهنی و عینی در قوم گرایی نقش دارند. عوامل ذهنی مشتمل بر متغیرهای روانشناختی، ایدئولوژیکی، سیاسی و فرهنگی هستند و عوامل عینی مرتبط با عوامل اقتصادی و اجتماعی هستند. در تبیین این موضوع باید گفت محرومیت قومی (بلوچ) نیز در این تعریف می گنجد و مشتمل بر طیفی از محرومیت ها و شکاف های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... است. در تشریح وضعیت محرومیت چند بعدی در اسان، سید محمود حسینی، استاندار اسبق سیستان و بلوچستان چنین می گوید: «هر کسی که از بیرون وارد استان می شود، آن چه که برای او نمود پیدا می کند، همان فاصله ها است؛ فاصله های اقتصادی، زیرساختی، تأخیر در توسعه و نیز از جهت فرهنگی و اجتماعی که باعث آن شکاف قومی- مذهبی است که آن استان را به صورت مشخص با سایر مناطق متفاوت می کند» (حسینی، ۱۳۹۴: ۳۰-۳۳). در مجموع، گونه های انواع محرومیت در استان سیستان و بلوچستان چنین است:

۱- **سطح برخورداری و شکاف های اقتصادی:** از جمله عوامل ایجاد همبستگی ملی عوامل اقتصادی است، به گونه ای که نقش این عوامل پررنگ تر از سایر عوامل می باشد؛ زیرا در بسیاری از موارد مشاهده شده است که افراد از جهات گوناگون مثل زبان، فرهنگ، نژاد و مذهب از یکدیگر متفاوت بودند ولی از نظر اقتصادی دارای هدفی مشترک و بر اثر همکاری برای نیل به این هدف به تدریج در همدیگر ممزوج و بانی یک کشور مستقل گردیده اند. کشور سوئیس از جمله این کشورهاست (یورد شاهیان، ۱۳۸۰: ۱۶). از طرف دیگر به همان اندازه عدم برخورداری از منابع اقتصادی چالش زا و مسئله ساز است. این گونه است که میان خشونت و عقب افتادگی اقتصادی رابطه تنگاتنگی وجود دارد. فقر بلای حال هر گونه حکومت است. فقر عامل ناپایداری و بی ثباتی است (هانینگتن، ۱۳۷۵: ۱۷). در این بین شکاف های اقتصادی؛ مواردی هستند که وجود آنها در هر دولت، فقر عمومی ملت را در پی دارد. این حفره ها برخلاف حفره های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود تهدیدی برای دولت نیستند، اما تأثیر وجود آنها اقتدار حاکمیت را کاهش می دهد. این حفره ها چه در درون حاکمیت به وجود آیند و چه در برون از حاکمیت پدیدار شوند، روند کوچک شدن فضای حاکمیت دولت را در پی دارند (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۵: ۵). فشار اقتصادی ناشی از توازن در توسعه اقتصادی مناطق مختلف و عدم تناسب تسهیلات و امکانات ارائه شده از سوی دولت مرکزی در میان اقوام و قومیت های مختلف، از عناصر اصلی به چالش کشیده شدن روابط این گروه ها و مرکز می باشد که استقرار روابط مرکز پیرامون یا کهنتر- مهتری را به معرض نمایش می گذارد (مقصودی، ۱۳۸۰: ۴۰).

در تحقیقی با عنوان: «کاربرد تحلیل عاملی در تبیین الگوی فضایی توسعه و توسعه نیافتگی شهری - منطقه ای در ایران». ۳۵ شاخص در مؤلفه های آموزشی، اقتصادی، اجتماعی، اشتغال، بهداشتی، ارتباطات و جمعیتی بررسی

¹.Rothschild

².Schoepflin

شد که بر این اساس هیچ یک از شهرستان‌های استان سیستان و بلوچستان توسعه یافته کامل محسوب نمی‌شوند. علاوه بر این در دوره (۱۳۸۵-۱۳۷۵)، فاصله سطح توسعه یافتگی و نابرابری بین استان‌های تهران (توسعه‌یافته‌ترین) و استان سیستان و بلوچستان (محروم‌ترین) در مناطق شهری ۱۵۷/۳ درصد و در مناطق روستایی ۱۰۰/۸۸ درصد افزایش یافته است (زیاری و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۰۰).

در پژوهشی توسط خلیلی عراقی و برخورداری (۱۳۹۴: ۲۳۳-۲۴۵)، با هدف شناسایی و عوامل تعیین‌کننده نابرابری‌های بهره‌وری، استان‌های کشور (۱۳۸۵-۱۳۸۰)؛ استان سیستان و بلوچستان دارای کمترین تولید سرانه طی این دو دوره بوده است. همچنین که از نظر تمامی شاخص‌های بهره‌وری، سیستان و بلوچستان و کردستان دارای کمترین رشد اقتصادی و بهره‌وری در این برآورد بودند (خلیلی عراقی و برخورداری، ۱۳۹۴: ۲۴۶).

در دیگر پژوهش تحت عنوان: «بررسی و تعیین شاخصهای توسعه انسانی - آموزش در استان‌های کشور» از ۱۶۱ شاخص در دو مقطع زمانی (۷۵ و ۸۸) برای مقایسه توسعه انسانی استان‌های کشور، به کمک روش تلفیقی آماری چند متغیره استفاده شده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که در متوسط ضریب عدم برخورداری بین استانها حدود ۲۲/۲ درصد بهبود به وجود آمده است، اما سطح نابرابری استان‌های کشور بیشتر شده است. در این تقسیم‌بندی، میزان حداکثر ضریب عدم برخورداری (توسعه نیافتگی)، در هر دو مقطع زمانی مربوط به استان سیستان و بلوچستان است که فقط ۰/۵ درصد بهبود داشته است. استان تهران همچنین رتبه اول توسعه یافتگی خود را حفظ کرده است. شدت نابرابری‌ها بین استان‌های کشور در این برآوردها، طی سال‌های ۱۳۷۵، حدود ۲۵/۵ درصد بوده، که تا سال ۱۳۸۸، نه تنها کاهش نیافت بلکه، ۱۸/۸ درصد افزایش داشته است (زینل‌زاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۰).

۲- شکاف‌های اجتماعی: مایر^۱ این اصل را مطرح می‌کند که نابرابری در منزلت به وجود آورنده تعصب است. تعصب و تبعیض یکدیگر را تقویت می‌کنند. تبعیض تعصب را تولید می‌کند و تعصب تبعیض را مشروعیت می‌بخشد و موجب احساس تنفر از گروه حاکم و پرخاشگری علیه آنها می‌شود. تقریباً تمامی دولت‌ها دست به گریبان مقابله باحفره‌های (شکاف) اجتماعی هستند و کمتر دولتی را می‌توان یافت که از حفره‌های اجتماعی به عنوان اولین حفره‌های تهدیدکننده قدرت دولت، در امان باشد (پیشگاهی‌فرد، ۱۳۸۵: ۴).

در استان سیستان و بلوچستان دو صورت متفاوت هویتی بر اثر سیاست‌های قومی و توزیع نامتوازن منابع و فرصت‌ها شکل گرفته است که حامل دو نوع ارزش مختلف می‌باشد. هویت رسمی (مرکزی) برتر در مقابل هویت غیر رسمی (حاشیه) نازل تر قرار گرفته است. موقعیت این دو صورت هویتی سبب شده تا هویت غیر رسمی به دلیل در حاشیه قرار گرفتن دارای انسجام درونی شود و حاملان آن وفاداری بیشتری را نسبت به آن ابراز نمایند. در مقابل هویت رسمی به دلیل امکان ارتقاء در نظام سیاسی، اداری و آموزشی و در نتیجه پذیرش ارزش‌های فرد گرایانه انسجام خود را از کف بنماید و دو نظام ارزشی جمع‌گرایانه، قوم‌مدار و سنتی و نظام ارزشی فردگرا و نسبتاً مدرن منطبق بر تقسیم بندی قومی منطقه شوند (گودرزی، ۱۳۸۳: ۳۰۶-۳۰۵).

در این باره دولت آبادی در سفرنامه‌اش (قبل از انقلاب) به زاهدان می‌نویسد:

^۱.Meier

«بلوچ جز واجبات نیست و من طی همین مدت دریافته‌ام که تبعیض کثیفی به طور ضمنی در اینجا حاکم است و پنهانی جریان دارد- دلم می‌خواهد ریشه‌اش را بیابم! قضاوت کثیف» (دولت آبادی، ۱۳۸۳: ۲۸).

واقعیت این است که هنوز در این سیاست‌های قومی که دولت آبادی به آن اشاره می‌کند تغییر جدی حاصل نشده است. به طوری که توزیع نابرابر فرصت‌ها در استان سیستان و بلوچستان که نشأت گرفته از این سیاست‌ها است که مسیر رشد و تحرک اجتماعی گروه‌های غیربلوچ را در نظام اداری، سیاسی و آموزشی هموار کرده است. و در مقابل گروه‌های بلوچ از منابع ارزشمند اجتماعی و اقتصادی دور مانده‌اند. آثار این سیاست‌ها خواه به صورت غیرمستقیم و از طریق محدود ساختن دسترسی بلوچ‌ها، و خواه به صورت غیرمستقیم و از طریق، کاهش انگیزه آموزش، سهم آنها را آموزش و مشاغل دولتی کاهش داده است (گودرزی، ۱۳۸۳: ۱۲۹).

در پژوهشی انجام شده توسط *استانداری سیستان و بلوچستان (۱۳۷۹: ۴۶-۴۵)* در ارتباط با تفاوت نرخ بیکاری بلوچ‌ها آمده است: «نرخ بیکاری بین جوانان بلوچ ۳۰ درصد است که این رقم بسیار بزرگی است. مسئله مهمی که در این زمینه وجود دارد جذب کمتر جوانان بلوچ در ادارات و بخش عمومی است.» در ادامه این تحقیق آمده است: «تفاوت درصد بیکاری نیز میان دو گروه بلوچ و غیربلوچ بسیار زیاد است، درحالی‌که ۳۰ درصد پاسخگویان بلوچ بیکار بودند، درصد پاسخ‌گویان غیربلوچ‌ها ۱۷/۴۱ درصد است. این نسبت برای پدران بلوچ و غیر بلوچ به ترتیب ۱۰/۸ و ۴/۲ درصد می‌باشد». پیرمحمد ملازهی کارشناس سرشناس بلوچ، در جایی می‌گوید: «به هر حال این شکل زندگی مسالمت‌آمیز لطمه خورده، علت آن هم تنها مربوط به محیط آنجا (بلوچستان) است و بیشتر از تهران هدایت می‌شود» (چشم‌انداز ایران، ۱۳۸۸ شماره ۵۹). سیستانی‌ها با ۱۷ درصد جمعیت، نیمی از کل مسئولیت‌ها را دارا می‌باشند و ۸۳٪ بقیه استان حدود نیم دیگر مسئولیت‌ها را بر عهده دارند. نکته جالب اینکه ایرانشهر با ۱۱ درصد جمعیت استان حدود ۱۶/۵ درصد از کل مسئولیت‌ها را به خود اختصاص داده است (معاونت توسعه مدیریت و منابع انسانی ریاست جمهوری، ۱۳۸۸).

۳- شکاف‌های سیاسی: حفره‌های (شکاف‌های) سیاسی دولت‌ها عمدتاً حلقه‌های مخالف با حکومت و دولت هستند که دامنه عملیات و تنوع آنها از نقد بر عملکرد دولت در قالب‌هایی سازمان نیافته تا حلقه‌های براندازی دولت به صورت سیستمی است. حفره‌های سیاسی همواره خطرناک‌ترین حفره‌ها برای هر دولت‌اند زیرا توجه تمامی عناصر آن متوجه قدرت حاکمه است. برخلاف حفره‌های فرهنگی و اجتماعی که به شدت فراگیر و هدف آن مردم‌اند، اعضاء سازمان‌های سیاسی مایلند با حداقل خسارت به مردم ارباب و تهدید را برای حاکمیت ایجاد کنند (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۵: ۵).

در این باره هاریسون می‌نویسد: «بلوچ‌های ایرانی در طول تاریخ در حاشیه‌های حیات سیاسی قرار داشته و امروزه نیز به همین رویه ادامه دارد. بلوچ‌های ایرانی هرگز یک تشکل واحد سیاسی یا نظامی خاص خود حتی برای یک مدت کوتاه، ایجاد نکرده‌اند» (Harrison, 1981: 212). ساختار اجتماعی مبتنی بر نظام قبیله‌ای و ایلی، خودآگاهی اندک و ناهمسازی مذهبی، انزوا، رویکرد شیعی حکومت مرکزی و... در عدم مشارکت سیاسی قوم بلوچ دخیل بوده است- به گونه‌ای که از اوایل انقلاب تا کنون، نخستین استاندار آنها بلوچ بوده و دیگر استانداران این استان غیربلوچ بوده‌اند.

همچنین شواهد نشان می‌دهد در سطح استان و در سطح کشور نخبگان و تکنوکرات‌های سنی مذهب کمتر در موقعیت شغلی و مدیریتی عالی مورد استفاده قرار می‌گیرند (هوشمند، ۱۳۹۰). در این باره پیرمحمد ملازهی در ارتباط با حذف بلوچ‌ها این‌گونه روایت می‌کند: «به‌طور کلی دور تحصیلکرده‌های (بلوچ) را خط کشیدند» (چشم‌انداز ایران، ۱۳۸۸: شماره ۵۹).

همچنین، آمار انتخابات در ایران نشان دهنده این است که بلوچ‌ها با مشارکت گسترده خود در انتخابات ریاست جمهوری نشان دادند که به ادراه امور محلی خود نیز علاقه‌مندتر از گستره ملی‌اند. شرکت مردم سیستان و بلوچستان در انتخابات به‌طور متوسط ۲۱/۴ درصد از میانگین مشارکت ملی بالاتر است (کاویانی راد، ۱۳۸۶: ۱۱۱). نکته قابل توجه، رأی بالای جریان اصلاح طلبی در مناطق سنی نشین است. سید محمود حسینی (استاندار اسبق سیستان و بلوچستان) در این باره می‌گوید: «آمارهای انتخابات نماد خوبی برای مشارکت است. از اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری میانگین مشارکت مردم استان تا دوم خرداد ۷۶ حدود ۳۴ درصد است. این در حالی است که در سطح کشور حدود ۷۰ درصد است. برای اولین بار از دوم خرداد این مشارکت در منطقه افزایش یافت و باید به آن پاسخ داده می‌شد. در دوره اصلاحات تلاش شد تا به مردم و عقاید و باروهای آنان احترام گذاشته شود» (حسینی، ۱۳۹۴: ۳۲). البته باید گفت نامزدهایی که در برنامه‌های خود تسامح بیشتری (نسبت به قومیت) نشان می‌دهند از اقبال بالاتری برای کسب رأی در بلوچستان برخوردارند؛ این مسئله خود عامل اصلی شرکت بلوچ‌ها در انتخابات و گرایش اصلاح‌طلبانه آنها است. به‌عنوان مثال در انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری حسن روحانی (اکثریت آراء) در استان‌های سیستان و بلوچستان و کردستان با بیش از ۷۰ درصد آراء را کسب کرد. یا اینکه سیستان و بلوچستان تنها استانی بود که در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، معین در آن رأی اول را کسب کرد. این رأی از آنجایی اهمیت می‌یابد که شعار اصلی معین دفاع از حقوق مخذوفین جامعه ایران بود.

در مجموع می‌توان گفت بلوچ‌های ایرانی نسبت به سایر اقوام ایرانی، در تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران نقش کمتری داشته‌اند. زمینه و بستر و چارچوب واقعی واگرایی بلوچ‌ها نسبت به هسته مرکزی ملی ناکارآمدی برنامه‌ها، طراحی‌های درازمدت و بویژه ضعف در مشارکت دادن بلوچ‌ها در مدیریت‌های کلان ملی، ناحیه‌ای و حتی محلی ایران بوده است. تا زمانی که ساختار سیاسی و مدیریتی جمهوری اسلامی ایران نتواند نقش پایه‌ای برای بلوچ در تصمیم‌سازی‌های ملی قائل شود، واگرایی ژرف قوم بلوچ همچنان ادامه خواهد داشت (کریمی‌پور و محمدی، ۱۳۸۸: ۸۰).

عوامل بیرونی تهدید

گسست از ناحیه همسایگان شرقی (افغانستان و پاکستان)

فضای جغرافیایی سیاسی ایران به سبب آنکه مکمل راهبردهای جغرافیای سیاسی کشورها و قدرت‌های پیرامونی است، تهدیداتی چون اقدامات تروریستی، قاچاق تسلیحات و مواد مخدر، ورود کالاهای ممنوعه، ناامنی نواحی مرزی و حمله به پاسگاه‌های مرزبانی و غیره در کنار تحرکات قومی - مذهبی به ویژه پس از جنگ افغانستان، امنیت مرزهای

جنوب شرقی و شرق ایران را بیش از پیش به مخاطره انداخته است (محمدی و احمدی، ۱۳۹۵: ۱۱۵). بی‌ثباتی کشورهای همجوار ایران (پاکستان و افغانستان)، باعث چالش‌های راهبردی در جنوب شرق کشور شده است. همچنین، عدم رشد فرایند دموکراسی و ناپایداری حکومت‌های پیرامونی و گسترش اقتدار قومی آنها در مرزهای شرقی و جنوب شرقی بر آسیب‌پذیری مرزهای جغرافیایی و امنیتی ایران در این منطقه افزوده است (احمدی پور و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۰). از این منظر، حوزه ژئوپلیتیکی استان سیستان و بلوچستان دارای نیروهای همگرا و واگرایی است که تحت شرایط خاص عمل می‌کنند و دائم با یکدیگر در حال رقابت هستند و بر امنیت آن منطقه تأثیرگذار هستند (شعبانی اصل و پاشایی هولاسو، ۱۳۹۶: ۱). اینگونه ارزیابی شده است که مرزهای شرقی ایران در همسایگی کشور و دولت‌های ضعیف و بی‌ثبات، پاکستان و افغانستان همواره دچار تنش و بحران بوده و هست. در یک ارزیابی کلی تأثیر بی‌ثباتی همسایگان شرقی (بخصوص پاکستان) در شکل‌گیری واگرایی قومی (بلوچ) به شرح ذیل است:

۱- تأثیر هویت‌خواهی قومی و احساس قرابت بلوچ‌های ایران نسبت به هم‌تایان خود در ورای مرز همسایگان شرقی: شرایط موجود و نوع الگوی استقرار قوم بلوچ در جنوب شرقی ایران با نیمه دیگر هسته بلوچ‌نشین در پاکستان و افغانستان، موجب شده قوم بلوچ ایرانی با هم‌تایان خود در آن سوی مرز بسیار بیشتر از حکومت مرکزی و فارسی‌زبانان ایرانی ارتباط داشته باشند. در آمارگیری نمونه‌ای که در سال ۱۳۶۵ در چابهار، پیشین، قصر هند و سراوان انجام شد، مشخص شده است که شمار بلوچ‌های ایرانی که به پاکستان مسافرت کرده‌اند ۱۶ برابر کسانی بوده که به تهران سفر کرده و ۴ برابر افرادی بوده که به زاهدان رفته‌اند (پاپلی یزدی، ۱۳۶۸: ۱۶).

همچنین در نمونه‌گیری دیگری که طی سال ۱۳۷۰ در نواحی شهری بلوچستان انجام شده بود، از ۲۳۰۰ پرسش‌شونده بلوچ، تنها ۷ درصد آنها به تهران سفر کرده بودند، در حالی که تعداد سفرهای همین افراد به پشاور و کوئته ۴۳ و ۵۸ درصد بوده است (همان: ۱۷). در این بین نکته مهم تأثیر گذاری ایالت بلوچستان پاکستان (به‌ویژه بخش سرحد آن)، بر استان سیستان و بلوچستان ایران است، که بر آینده و در نتیجه، بر تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران تأثیر خواهد گذاشت. هر دگرگونی که منجر به تضعیف حکومت فدرال در پاکستان و سست شدن همگرایی بلوچ‌ها و اسلام‌آباد شود، نیروی گریز از مرکز بلوچ‌های استان سیستان و بلوچستان را در بخش سرحد افزایش خواهد داد. همچنین استقرار و تثبیت یک نظام بنیادگرایی حنفی در هر دو کشور پاکستان و افغانستان تأثیر ویران‌کننده‌ای بر قلمروهای بلوچ‌نشین ایران برجای می‌نهد و واگرایی آن‌ها را به حداکثر خواهد رساند (کریمی پور، ۱۳۷۹: ۱۶۳). این مهم می‌تواند مداخلی باشد بر تضعیف هویت و امنیت ملی باشد.

۲- ظهور رادیکالیسم و افراطی‌گری مذهبی: بلوچ‌های ایران بیشتر در استان سیستان و بلوچستان مستقر شدند. بیشتر مردم این قوم سنی مذهب هستند. شکاف‌های قومی و مذهبی و همجواری با بلوچ‌های ایران با بلوچ‌های افغانستان و پاکستان تأثیر محسوسی در ظهور گرایش‌های سیاسی از نوع تمرکزگیزی اقوام بلوچ بر جای گذاشته است. باید اضااف کرد که عوامل مذهب و زبانی و بافت ویژه اجتماعی؛ شاید برای جامعه بلوچ از جمله طبقه روشنفکر مذهبی (ملاها و مولوی‌ها)، پذیرش حکومت لائیک آسان‌تر و راحت‌تر از پذیرش حکومت شیعی است (کریمی پور و محمدی، ۱۳۸۷: ۷۲). بسیاری از رهبران مذهبی بلوچ در خارج از کشور در کشورهای عربستان،

پاکستان و هند تحصیل می‌کنند یا از اندیشه‌های حاکم بر فضای حوزه‌های علمی آنها متأثر می‌شوند. بازگشت این مولوی‌ها با توجه به اندوخته‌های علمی در کشوری که تحصیل کرده‌اند و نیز علمای مدعو پاکستانی برای آموزش علوم دینی در بلوچستان ایران، مناسب‌ترین پوشش برای فعالیت وهابیان است. اثر این تبلیغ‌های سازمان‌یافته برای امنیت ملی ایران خطرآفرین است و علاوه بر تقویت انرژی واگرایی این مناطق نسبت به هسته مرکزی حکومت، موجب افزایش همگرایی‌های اهل تسنن ساحل جنوب و بلوچ‌های حنفی خاور و جنوب خاوری ایران شده است (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۸۲). تبلیغ وهابیون مبتنی بر اینکه جمهوری اسلامی ایران یک نظام شیعی است و نه یک حکومت اسلامی، باعث شده که اشرار محلی به راحتی در قالب مذهب علیه نیروهای دولتی عمل کنند (قالیباف، ۱۳۷۵: ۱۲۶).

نکته دیگری که باید به آن توجه شود پیوندهای قومی و قبیله‌ای پشتون‌ها و بلوچ‌ها و پیروی آن‌ها از سلفی‌گری مورد حمایت طالبان و القاعده در مثلث طلایی است که ممکن است تهدیداتی جدی علیه مرزهای مشترک ایران پدید آورد. در این میان، خیزش‌های جدایی‌طلبانه و مسلحانه قومی، حملات ایدایی چریکی و سبک و روش جنگ‌های جهادی از جمله تهدیدهای خطرناک علیه امنیت قومی استان‌های مجاور مرزهای شرقی جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود. همچنین، نفوذ عوامل القاعده در جنبش‌های قومی بلوچ ممکن است به تبانی گروه‌های تروریستی، شبکه‌های جنایی سازمان‌یافته، احزاب ناسیونالیستی افراطی، بنیادگرایی دینی و غیره بینجامد و به تدریج جبهه‌ای سیاسی — نظامی برای جمهوری اسلامی ایران در استان‌های مجاور شرقی باز کند. در جایی شیرین هانتر می‌گوید: «جندالله و رهبر آن، عبدالمالک ریگی، که مسئولیت کشته شدن صدها تن از شهروندان غیرنظامی و نیروهای سپاه پاسداران ایران را برعهده دارند، نیز وابسته به گروه‌های افراط‌گرای پاکستانی و شاید حتی سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان هستند» (Hunter, 2014).

۳- بروز چالش‌های مرزی و روی آوری ساکنین مرزنشین به افعال غیر مرسوم: وجود ۹۸۰ کیلومتر مرز مشترک بین جمهوری اسلامی ایران و پاکستان و وجود بافت حاکم عشیره‌ای و قومی یکسان در دو طرف مرز و مشکلات کشور همسایه از قبیل عدم نظارت کافی بر مرز و محدودیت زمینه فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی و همچنین کمبود زیرساخت‌های اقتصادی و عدم توسعه در این منطقه، وضعیت نامتعادل و نابرابر اقتصادی و فرهنگی، فقدان نظام برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری هماهنگ و کارآمد در این خطه در سال‌های اخیر تبعات گوناگونی از جمله روی آوری احتمالی به مبادلات غیررسمی بخش وسیعی از اشتغال مالی را تأمین و قاچاق کالا و مواد مخدر و ترردهای غیر مجاز و... را به دنبال داشته است (محمدی و احمدی، ۱۳۹۵: ۱۲۴). پاکستان به عنوان جولانگاه قاچاقچیان حرفه‌ای و بین‌المللی شناخته می‌شود، وجود مناطق قبایلی خود مختار و خاکستری مانند: خیبر، سرحد و مند؛ باعث شده تا لابراتوارهای متعددی برای تولید و تبدیل مواد مخدر در این کشور فعال است. همچنین افغانستان در همسایگی ایران و پاکستان بیش از ۹۵ درصد تریاک دنیا را کشت می‌کند، پاکستان پس از ایران (۵۵ درصد) با ۳۰ درصد، مسیر بعدی انتقال مواد مخدر هستند (Neill, 2009: 4).

نبود شغل و عدم برخورداری از معیشت کافی باعث شده است که تعدادی از مردم سیستان و بلوچستان قاچاق (مواد مخدر و کالا) را برگزینند. این امر موجب عبور و مرور غیر مجاز مرزی می‌شود و کارکرهای امنیتی مرز را نادیده می‌گیرد که خود پیامدهای امنیتی متعددی را برای حکومت در بر دارد. در این میان امکان سوء استفاده دشمنان از مردم مرزنشین بلوچ و به کارگیری افرادی از آنها در عملیات خرابکارانه در پوشش گوناگون همچنین عبور اسلحه و اطلاعات را در بسیاری از مناطق مرزی این ناحیه از کشور را افزایش می‌دهد (ایزدی و دبیری، ۱۳۹۲: ۱۱۳). غیرازاین، بنا بر موقعیت مرزی استان، حضور تعداد زیادی از اتباع خارجی به ویژه اتباع افغانستان و پاکستان به واسطه ترددهای غیرقانونی و غیره به مثابه تهدیدی برای استان و کشور ایران محسوب می‌شود. بنا بر آمارهای مربوط به سرشماری ۱۳۸۵ از مجموع ۲۴۰۵۷۴۲ نفر جمعیت سرشماری شده استان حدود ۱۲۳۲۹ نفر دارای تابعیت افغانی و ۴۵۷۹ تابعیت پاکستانی داشته‌اند (هوشمند، ۱۳۹۰).

نتیجه‌گیری

ایران بر خلاف بسیاری از کشورها با مشکلات عدیده قومی نظیر انواع جدایی‌طلبی، خودمختاری، جنگ و منازعه و غیره مواجهه نیست. ولی نباید از این موضوع غافل شد که نگره داشتن اقوام در شرایط محرومیت می‌تواند از بزرگترین ابزارهای تهدید امنیت ملی باشد. در بسیاری از تحلیل‌ها و نطق پژوهشگران و صاحب‌نظران، چالش و مشکلات استان سیستان و بلوچستان در هر دو جنبه داخلی و خارجی به دور از حداقلی از واقع‌نگری است. ازینرو مشاهده می‌شود در بررسی مشکلات این استان، عوامل خارجی (چون تنش‌های مذهبی به تبع از دخالت دول همسایه و کشورهای ثالث) و عوامل داخلی (چون عوامل جغرافیای طبیعی) تا حدودی اغراق می‌شود. البته منظور این نیست که عوامل مذکور بی‌تأثیر نیستند، ولی ربط دادن مشکلات این استان را همان‌گونه که بیان شده، یکسره به جغرافیای طبیعی و عوامل ژئوپلیتیکی (دخالت کشورها) چیزی بیش از پاک کردن صورت مسئله نیست. همان‌گونه نویسندگان در مقاله آوردند مشکلات این استان در چند عامل قابل خلاصه کردن است. از نظر نویسندگان دو عامل متقارن مهمتر از بقیه هستند. ۱) تعرضات ساختاری دولت: ساختار متمرکز دولت در ایران باعث بی‌نظمی و بی‌تعدالی در نظام برنامه‌ریزی منطقه‌ای شده است. شاخص‌های توسعه اقتصادی- زیربنایی و اجتماعی- فرهنگی، نشان دهنده شکاف‌های عمیق بین مناطق مرزی یا حاشیه و دیگر مناطق کشور یا بخش مرکزی می‌باشد. در این بین نقش برنامه‌ریزی آمایش کم‌رنگ است. ۲) محرومیت‌های چندعاملی: البته این مسئله نیز وابسته به عامل اول است. قومیت‌ها سرمایه‌های اجتماعی هر کشوری‌اند. دولت‌های موفق در مدیریت بحران‌های قومی، آن دسته از دولت‌هایی هستند که قومیت را فرصت قلمداد کرده و آن را یک سرمایه اجتماعی بدانند. نگاه امنیتی و ایدئولوژیک به قومیت تهدیدی بر علیه این سرمایه اجتماعی و تهدید بزرگتری بر علیه منافع و امنیت ملی کشور است. قوم بلوچ بیش از هر عاملی از محرومیت‌های چند عاملی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی- اجتماعی رنج می‌برد؛ ازینرو واکنش‌های قومی بلوچ به تبع از کنش‌های وابسته به دولت است. اجمالاً به کار بردن تهدید در باب قومیت بلوچ و هر قومیتی دیگری به خودی خود، طرد قومیت و القای نادرست ما در مقابل آنها است. این مسئله انزجار و حس بد بیگانه را در قومیت

شکل می‌دهد، ازینرو قومیت به نبال منبع و حامی امنیت خود؛ آن [امنیت] را در ورای مرزها (سومین عامل مهم) جستجو کند.

۵ منابع و مأخذ

۱. ابراهیم‌زاده، عیسی، موسوی، میرنجف و باقری کشکولی، علی (۱۳۹۵). «آمایش ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی مناطق مرزی جنوب کشور و راهبردهای توسعه‌ای آن؛ مطالعه موردی: استان سیستان و بلوچستان»، فصلنامه جغرافیا و توسعه، شماره ۴۲، صص ۱-۲۶.
۲. ابراهیم‌زاده، عیسی (۱۳۹۳). آمایش سرزمین و نقش آن در تبیین الگوی اسلامی پیشرفت، تهران: مرکز الگوی اسلامی پیشرفت.
۳. ایزدی، حسن و دبیری، علی‌اکبر (۱۳۹۲). «ارزیابی جغرافیای تروریسم در جنوب شرقی ایران»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال نهم، شماره ۱، صص ۹۱-۱۲۶.
۴. احمدی‌پور، زهرا، حیدری‌موسلو، طهمورث و میرجلالی، اکبر (۱۳۹۰). «تبیین عوامل ناامنی در جنوب شرق ایران»، فصلنامه مطالعات امنیت اجتماعی، شماره ۲۷، صص ۴۴-۱۳.
۵. ابتکار؛ ویژه سیستان و بلوچستان (۱۳۸۹). شماره ۱۷۴۶، اردیبهشت.
۶. احمدی، حمید (۱۳۷۹). قومیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی.
۷. استانداری سیستان و بلوچستان (۱۳۷۹). عناصر مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی قوم بلوچ، دفتر مطالعات توسعه محور شرق.
۸. پیشگاهی‌فرد، زهرا و امیدی‌اواج، مریم (۱۳۸۸). «ارتباط بین پراکندگی اقوام ایرانی و امنیت مرزها»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال پنجم، شماره ۱، صص ۷۱-۴۸.
۹. پیشگاهی‌فرد، زهرا (۱۳۸۵). «چالش‌های جامعه ایران از منظر جغرافیای سیاسی»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۵۷، صص ۱۳-۱.
۱۰. پاپلی‌یزدی، محمدحسن (۱۳۶۸). «پیامدهای سیاسی-اقتصادی بلوچستان بدون نخلستان»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱۳، صص ۳۴-۵.
۱۱. جنیدی جعفری، محمود و کوثری، ابودر (۱۳۹۲). «چشم‌انداز رابطه قومیت‌ها و دولت در عصر جهانی شدن با تأکید بر شرایط کنونی ایران»، فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، سال چهارم، شماره ۳، صص ۳۹-۲۵.
۱۲. حسینی، سید محمود (۱۳۹۴). «سیستان و بلوچستان؛ ظرفیت فراموش شده»، ماهنامه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران فردا، دوره جدید، شماره ۱۶.
۱۳. حافظ‌نیا، محمدرضا و قادری حاجت، مصطفی (۱۳۹۳). بی‌عدالتی فضایی و مخاطرات انسانی (مطالعه موردی: استان سیستان و بلوچستان)، فصلنامه دانش مخاطرات، دوره اول، شماره ۲، صص ۱۴۸-۱۳۱.
۱۴. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۱). جغرافیای سیاسی ایران، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سمت.

۱۵. حسین‌پر، محمدعثمان (۱۳۸۰). بررسی عوامل موثر بر نگرش دانشجویان بلوچ نسبت به هویت ملی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۶. خلیلی عراقی، منصور و برخوردار، سجاد (۱۳۹۴). «رتبه‌بندی استان‌های کشور بر اساس بهره‌وری کل و شناسایی عوامل اثرگذار بر بهره‌وری کل استان‌ها»، مجله اقتصاد و توسعه، سال بیست و دوم، شماره ۹، صص ۲۴۵-۲۳۳.
۱۷. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۳). دیدار بلوچ، چاپ مکرر، تهران: انتشارات نگاه.
۱۸. زینل‌زاده، رضا، برزویان، صمد و قجری، علیرضا (۱۳۹۱). «بررسی و تعیین شاخص‌های توسعه انسانی - آموزش در استان‌های کشور»، فصلنامه نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی، سال چهارم، شماره ۲، صص ۸۱-۶۳.
۱۹. زیاری، کرامت‌الله، عشق‌آبادی، فرشید و فتاحی، حمید (۱۳۸۹). «چالش‌های ژئوپلیتیکی توسعه نامتوازن نواحی ایران، در مقاطع زمانی (۱۳۸۵ - ۱۳۷۵)»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره ۱، صص ۲۰۷-۱۸۱.
۲۰. سیف، احمد (۱۳۸۰). استبداد، مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران، تهران: نشر رسانش.
۲۱. سلیمی‌فر، مصطفی (۱۳۷۶). «ناهمگونی‌های اقتصادی در ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۱ و ۱۲۲، مهر و آبان، صص ۱۸۲-۱۷۱.
۲۲. شعبانی‌اصل، محمدرضا، پاشایی هولاسو، امین (۱۳۹۶)، «شناسایی اولویت بندی عوامل ژئوپلیتیکی موثر بر شکل‌گیری پدیده تروریسم در استان سیستان و بلوچستان با رویکرد فازی»، فصلنامه علوم و فنون مرزی، سال هشتم، شماره ۲، صص ۳۰-۱.
۲۳. شولت، یان‌آرت (۱۳۸۳). نگاهی موشکافانه به پدیده جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر علمی فرهنگی، تهران.
۲۴. صالحی‌امیری، سیدرضا (۱۳۸۵). مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۲۵. ضرغامی، برزین و انصاری زاده، سلمان (۱۳۹۱)، «تحلیل فرصت‌ها و تهدیدهای ژئوپلیتیکی قوم بلوچ از دیدگاه نظریه‌ی شکاف‌های سیاسی- اجتماعی»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۸۱، صص ۱۱۰-۹۵.
۲۶. عباس‌زاده، محمد، بوداقتی، علی و محمدپور، ابراهیم (۱۳۹۶). «مطالعه عوامل مؤثر بر پذیرش هنجارهای گروه‌های مرجع و واگرایی قومی»، فصلنامه علمی- تخصصی دانش انتظامی آذربایجان غربی، سال دهم، شماره ۳۴، صص ۱۵۸-۱۲۵.
۲۷. قاسمی، علی‌اصغر (۱۳۹۳). «آسیب‌شناسی شکاف‌های اجتماعی و ارائه راهبردهای برای تقویت همبستگی ملی در ایران»، فصلنامه راهبرد، سال بیست و سوم، شماره ۷۱، صص ۷۷-۴۷.
۲۸. قالیباف، محمداقبر (۱۳۷۵). بررسی و نقش عوامل جغرافیایی در امنیت سیستان و بلوچستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.
۲۹. کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۹). ناحیه‌گرایی در ایران از منظر جغرافیای سیاسی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۳۰. کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۶). «ناحیه‌گرایی سیاسی در ایران؛ مطالعه موردی بلوچستان»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره ۱، صص ۸۹-۱۲۱.
۳۱. کریمی‌پور، یدالله و محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۸). ناحیه‌گرایی سیاسی و ژئوپلیتیک قومیت‌ها در ایران، تهران: نشر انتخاب.
۳۲. کریمی‌پور، یدالله (۱۳۷۹)، ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
۳۳. گودرزی، محسن (۱۳۸۳). هویت قومی و نابرابری‌های اجتماعی: مطالعه موردی گروه‌های قومی استان سیستان و بلوچستان، رساله دکتری جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
۳۴. محمداوغلی، رضا، اصغری نیازی، یعسوب (۱۳۹۶). «بررسی عوامل مؤثر بر خشونت سیاسی مطالعه موردی: جمعیت بلوچ شهر زاهدان»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ششم، شماره ۲۱ (پیاپی ۵۱)، صص ۹۶-۷۳.
۳۵. محمدی، حمیدرضا و احمدی، ابراهیم (۱۳۹۵). «واکاوی نقش حفره‌های دولتی پاکستان بر واگرایی قومی بلوچ‌ها در ایران»، فصلنامه سیاست پژوهی، دوره سوم، شماره اول، صص ۱۰۳-۱۲۹.
۳۶. ملازهی، پیرمحمد (۱۳۹۰). «جامعه و سیاست در بلوچستان امروز»، فصلنامه فرهنگی - اجتماعی گفتگو، شماره ۵۷.
۳۷. مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها، تهران: انتشارات صاحب کوش.
۳۸. مویر، ریچارد (۱۳۷۹). درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میر حیدر با همکاری سید یحیی صفوی، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۳۹. هوشمند، احسان (۱۳۹۰). «توسعه سیستان و بلوچستان و چالش‌های پیش‌رو»، فصلنامه اجتماعی - فرهنگی گفتگو، شماره ۵۷.
۴۰. هاگت، پیتر (۱۳۸۶). جغرافیا ترکیبی نو، جلد ۲، ترجمه شاپور گودرزی نژاد، تهران: انتشارات سمت.
۴۱. همایون‌کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷). حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی در باره دولت، سیاست و جامعه در ایران، در نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر مرکز.
۴۲. هانتینگتن، ساموئل (۱۳۷۵). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
۴۳. یوردشاهیان، اسماعیل (۱۳۸۰). تبارشناسی قومی و حیات ملی، تهران: انتشارات فرزانه روز.
44. Dikshit, Ramesh (1990). Political Geography, New Delhi, Manohar Publications.
45. Deutsh, Karl. W (1981). "The Crisis of the State, Government and Opposition", International journal of Comparative Politics, vol. 16, No.3.
46. Giddens, Antony, (1985). the Nation State and Violence, (Cambridge: Polity Press)
47. Gurr, Ted Robert, (1970), Why Men Rebel, Princelon, n. g, Princton University Press.
48. Gurr, Ted Robert, (1968), Psychological Factors in Civil Violenc, World Politics
49. Hunter, Shireen (2014). "The Roots of Recurring Iranian-Pakistani Tensions," Published by the Lobi log Foreign policy, Published on October 23.
50. Harrison, Selig S (1981). "In Afghanistan's shadow: Baluch nationalism and Soviet Temptation Publisher", Carnegie Endowment for International Peace, Carnegie, Washington D.C.
51. James, Preston E, (1959). Latin America, 3rdedn (New York: Cassel).

52. Neill, Alexander (2009). "Afghanistan /Iran/Pakistan Cross-Border Security Symposium", Royal United Services Institute, London.
53. Seller, Daniel (1980). Parties ET Families Politiques, Presses Universities de France, Paris.
54. Salzman, Philip (1971). "Movement and Resource Extraction among Pastoral Nomads: The Case of the Shah Nawazi Baluch", Anthropology Quarterly, Vol. 44.

